

آموزه های دینی و تاثیر تربیتی آن بر دانش آموزان

زهرا فتح نژاد

ماه محرم اولین ماه از سال قمری است . این ماه به دلیل حوادث بسیار مهم تاریخی که در آن رخ داده است ، بسیار با اهمیت است .

حوادث رخ داده در ماه محرم عبارتند از تاسوعا و عاشورا حسینی (سالروز شهادت اما حسین و یاران وفادارش) که بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال همچنان بزرگداشت می شود . بدیهی است که مثل تمام وقایع و رویداد ها بسیار نظرات منتقدانه در این زمینه مطرح شود مخصوصا در فضای مجازی و امثال ان بارها گفته می شود که جنایت های بسیار بدتر از واقعه عاشورا در تاریخ رخ داده یا هم اکنون هم اتفاقات و جنایاتی دلخراش تر از ان در بسیاری از نقاط جهان اتفاق می افتد ، چرا پرچم عزاداری امام حسین بعد از قرن ها همچنان برافراشته است ایا بهتر نیست گذشته ها را به گذشته واگذار کنیم و به وقایع روز بپردازیم !؟

پاسخ من این است ؛ گرامیداشت یاد و نام شهدای کربلا هرگز برای شعار دادن و به دلایل غیر منطقی آن گونه که در فضای مجازی تعبیر می شود خرافه پرستی نیست . بلکه برای اعلام انزجار از نسل کشی ناجوانمردانه در جنگی نابرابر و محکوم کردن بدعهدی و پیمان شکنی و بی عدالتی و کشتار و به اسارت گرفتن زنان و کودکان بی گناه است . همان طور که نه فقط در مورد شهادت اما حسین بلکه این گونه جنایات در تمام دوره ها و زمان ها مذموم و محکوم بوده و است وگرنه مطابق قوانین سیاسی از قدیم تا کنون جنگ های بسیار بوده و در این جنگ ها مردان مبارز یا می کشند یا کشته می شوند .. .

به هر جهت مطابق آنچه که از آثار گذشتگان و تاریخ و روایات و حکایات به جا مانده گرامیداشت واقعه ی کربلا در طول دوران ها هم طراز با اوضاع سیاسی یا افکار و میزان اعتقادات مردم گاهی پر رنگ و گاهی کم رنگ شده است ؛ ولی چیزی که در واقعیت کتاب های درسی و مذهبی به تصریح نوشته شده از نام امام حسین (ع) در مقام نماد ظلم ستیزی واز ابوالفضل العباس (س) به عنوان سنبل وفاداری یاد شده است . ماه محرم که قسمتی از دلایلش را همسوی باور ها و دریافته هایم نوشتم ، به طرز عجیبی در کشور ما و علل خصوص در شهر ما اردبیل قابل احترام و مقدس است در این ماه در استان اردبیل در شهر و روستا مراسم گرامیداشت محرم و عزاداری اما حسین علیه السلام را مطابق عقاید و قرارداد های گذشتگان خود برگزار می کنند حتی در زمستان های سخت و پر برف و سرمای شدید مراسم و عزاداری ها بصورت های مطبق با سنت های مناطق مختلف مثل نوحه خوانی ، سینه زنی ، زنجیر زنی ، علم یا علامت گردانی ، تشنگداری و تقسیم نذورات و به اصطلاح احسانات در میان مردم و روضه خوانی و مداحی و... برگزار می شود و حضور عاشقانه مردم اردبیل در این مراسمات بسیار مثال زدنی و چشمگیر است .

آیین عزاداری در شهر ما از سالروز شهادت مسلم ابن عقیل و برپایی هیئت عزاداری محله ی "عالی قاپو" و خیابان های اطراف آن به سمت بازار آغاز می شود که چند روز قبل از شروع ماه محرم است و اما "تشت گذاری" که یکی از نماد های عزاداری در آغازین روز های ماه محرم است ، بیش از ششصد سال قدمت دارد تشت ها غالبا از فلز مس یا برنز ساخته می شوند . معمولا واقفین این تشت ها اسم خود را به صورت مهر کوچکی در قسمتی از تشت حک می کنند در بعضی جاها در داخل این تشت ها مقدار خیلی کم آب اشامیدنی می ریزند ؛ احتمالا بدان دلیل که آب نماد تشنگی است و یا این کار احتمالا ریشه در روایتی دارد که مربوط می شود به روز ۲۷ ذی الحجه ؛ که امام حسین با مشاهده ی تشنگی سپاهیان خُرّ با مشک هایی که همراه کاروان خود داشتند ، تشت هایی را پر از آب کرده و برای آنها فرستاده اند .

و نیز گویا تشت های آب رمزی از آب فرات است ، و شاید هم نمادی از روش دیرین بیعت در صدر اسلام . به هر حال این آب بعد از اتمام مراسم تشنگذاری در منزل و پیش از انتقال تشت به مساجد یا تکیه ها به عنوان تبرکی (البته نه برای آشامیدن) از داخل تشت برداشته می شود .

آنچه که مرا به نوشتن این مطالب واداشت ؛ مراسم تشنگذاری در منزل پدرم است . برای من سوال بود که چرا چندین و چند سال است پدرم در اولین روز ماه محرم مراسم تشنگذاری با شور و حالی عاشقانه و با شکوهی فراوان برگزار می کند ، و تمام روز های سال برای مراسم تشنگذاری سال بعد انتظار میکشد و هر بار از واقعه ی کربلا صحبت می کند با بغض و حالت گریه برای امام حسین رجز خوانی می کند ((سسلندی کربلا ای کعبه الحرام...گوئدر حوسینیمی من یاخجی ساخلام)) و



گاه اشکهایش را پاک می کند . امام حسین برای پدر من کسی ماورای آنی است که ما شناخته ایم !! امام حسین عشقی ریشه دار است به قدمت شعر ها و نوحه هایی که با زمزمه کردنشان اشک این مرد سال خورده را درمی آورد ، و در اصل برگزاری مراسم تشنگذاری ابراز عشق و عرادت وصل ناپذیر اوست با آنچه که در توان دارد . من تاریخ آغاز این مراسم در خانه مان را دقیق نمی دانم چون از زمانی که یادم می آید بوده و هست . پدرم از بنیان گذاران سنگ بنای محله یوسف آباد است و او از اولیت بانیان و سازندگان مسجد رسول الله است که همیشه با

حوصله وقایع آن زمان را تعریف می کند . روز تشتگذاری و حال و هوای خانه مان در آن روز جزو زیباترین و روحانی ترین و نوستالژی ترین خاطرات ما است .

آن روز خانه مان جور دیگری زیبا و روح انگیز است ، انگار یک مهمان عزیزی به خانه ما دعوت شده است در و دیوار و پنجره ها و پرده زیبا و متبرک به پرچم های آراسته به نام شهدای کربلا می شوند ! به نظر من آن روز گل های نقش بسته بر تار و پود فرش های قدیمی امان مثل ستاره می درخشند ! آن روز لامپی اگر کم سو شده باشد عوض می شود ، و با اینکه وسط روز است همه ی چراغ ها روشن اند . نوای روح نواز نوحه ی سلیم مؤذن زاده ((ای منی آواره قویان ابالفصل ، ابالفصل)) مثل آهنگ زندگی بخشی طنین انداز می شود . بوی عطر و گلابی که فضا را پر کرده ، با عطر چای تازه دم ؛ که مرتب به مهمانان تازه از راه رسیده تعارف می شود روح و جان را می نوازد .

یادش بخیر مادر خدا بیامرم

عاشق این روز بود ، از دم اذان صبح چادرش را دور کمرش می بست و آستین هایش را بالا می زد همچنان که جلوی در و حیات بزرگمان را آبپاشی و جارو می کرد ، یک سیر ظرف ها را می برد و یک سری را می آورد تا ساعت ها پس از اتمام مراسم مادرم در حال دوندگی و مرتب کردن کار ها بود . پدرم هم خیلی کمک می کرد و یک سره کنار آشپز باشی پیر بود و دستورات او را اجرا می کرد ، خویشاوندان نزدیک هم برای کمک می آمد و به این همکاری مباحثات می کردند .



در اولین ساعات صبح برنج را دم می کردند بعد پدرم لباس مشکی بلندش را که روی آستینش نوشته ی معروف "یا حسین مظلوم" بود می پوشید و به مسجد می رفت و مثل روز قبل پشت بلند گوی مسجد عزاداران امام حسین را برای ناهار به خانه امان دعوت می کرد در واقع علت تداوم برگزاری این مراسم در خانه ما اشتیاق

و علاقه ی صادقانه ی پدر و مادرم بوده است و البته سال هاست که پدرم خیلی پیر شده و قدرت راه رفتن ندارد و برادر کوچکترم در برگزاری این مراسم با احترام و ارادت کامل به امام حسین مسئولیت مالی مراسم را به عهده گرفته است و ما خواهران و برادرانم با دل و جان یاری اش می کنیم .



داشتم از چگونگی برپایی مراسم تشتگذاری در خانه امان می گفتم ؛ از شب قبل تشتی را که برای ما خیلی مقدس و عزیز است و البته پدرم خریده و در مسجد نگهداری می شود ، به خانه می آوریم می شویم و مرتب می کنیم و با روکش قشنگش را رویش می کشیم و در جایگاه مخصوص هر ساله اش می گذاریم از مسجد دو تا پرچم سیاه مزین به نام امام حسین (ع) می آوریم و در دو طرف درب خانه امان نصب می کنیم . این کار برای این است ؛ که همسایه های دور و نزدیک بدانند فردا روز تشتگذاری است که اگر نذری یا کاری دارند انجام دهند .

من هر سال بی صبرانه منتظر اول ماه محرم و روز بزرگ تشنگذاری هستم . بچه که بودم آن روز را اصلا نمی خواستم که مدرسه بروم ، پدر و مادرم را قسم می دادم که حتما به مدرسه بیایند و اجازه مرا بگیرند ، تا در مراسم شرکت کنم و البته هر سال هم می آمدند و اجازه من و خواهر و برادرم را از مدیر مدرسه می گرفتند . یادم است سوم دبستان بودم تا ظهر در کنار دیگران در کار ها کمک کردم بعد از مادرم قول گرفتم که بیاید و اجازه ام را بگیرد بنابر این به مدرسه رفتم و چشم به در کلاس دوختم تا کسی سراغ من بیاید ، بنده خدا مادرم از بس کار داشت مرا فراموش کرده بود یک ساعت گذشت من ناامید شدم هوش و حواسم در کلاس نبود یک لحظه صدای طبل و شیپور هییت آمد ، ضربان قلبم شدیدتر شد کم مانده بود گریه کنم سراسیمه از معلم به بهانه آب خوردن اجازه گرفتم و از مدرسه بیرون دویدم و در یک چشم به هم زدن در کنار دوستانم و همسایه ها و خویشاوندان درون هییت بودم و به سمت مسجد حرکت می کردم انقدر از خاطرات خودم گفتم که یادم رفت قرار بود چند و چون حال و هوای آغازین روز ماه محرم را بگویم روز تشنگذاری به مانند هر سال بزرگتر ها از اذان صبح برای آبکش و دم کردن برنج هایی که از اوایل بامداد خیس خورده اند بیدار می شوند ، معمولا برادرانم شب تا صبح نمی خوانند تا فردا شرمنده مهمانان نشوند بالاخره مهمانان زیادند نزدیک پانصد، ششصد تا غذا باید حاضر کنند . همسایگان و خویشاوندان دور و نزدیک همه دعوت می شوند و برای مهمان هایی که به مراسم نرسیدند غذا می فرستیم . اگر باز هم غذا اضافه بیاید عزیزانی هستند که قبول زحمت می کنند و غذا ها را به مناطق دیگر می برند و بین نیازمندان پخش می کنند این غذا را مردم "غذای امام حسین" می نامند و دوست دارند به دستشان برسد .



بار ها بعد از مراسم و پذیرایی از مهمان ها ، از پدرم شنیده ام که می گوید امام حسین خودش نظر داشت که چیزی کم و کسر نبود تمام فراوانی غذا و وسایل پذیرایی را به خواست و برکت نام امام حسین (ع) ربط می دهد و اصلا آن را مربوط به خرید لوازم زیاد یا خرج و مخارج بالا نمی داند و هیچ وقت از برادرم نمی پرسد چقدر خرید کردید یا از کجا خرید کردید این باور مربوط به الان که پیر شده نیست جوان تر هم که بود و خودش خرج می کرد بر همین اعتقاد بود که خرج امام حسین برکت دارد . بعد از صرف ناهار مرایم تشنگذاری آغاز می شود هیئتی از جوانان با طبل و شیپور به داخل خانه تشریف می آورند اینها مهمانان بسیار عزیز و عزاداران طراز اول امام

حسین هستند . دور تا دور در کنار هم می نشینند صدای استکان چایی با صدای آرام مهمانان که با یکدیگر مشغول صحبت هایی هستند ، در هم می آمیزد . بعد از صرف چایی خوش عطر ، مداح بر می خیزد و با سلام و صلوات به شهدای کربلا نوحه سرایی می کند و حضار هم ، هم نوایی می کنند و بعد از دقایقی برادر بزرگترم یا دایی جانم یا یکی از آقایان تشنه را که حالا مقداری هم پول به عنوان نذری به روکش آن سنجاق کردند را روی سر می گیرد و آنگاه همه ی آقایان سیاه پوش هیئت آرام آرام و با نظم به بیرون از خانه حرکت می کنند ، در حالی که شعر معروف ترکی ((گلور محرم ، آچیلدی پرچم)) به معنای محرم می آید و پرچم ها برافراشته میشوند را تکرار می کنند در کوچه در کنار هم قرار می گیرند و به سمت مسجد حرکت می کنند .



چقدر دلم برای آن هیئت های شلوغ تنگ می شود چه جمعیتی در صفوف هیئت قرار می گرفتند ! و با وجود جمعیت زیاد چقدر منظم و هماهنگ بودند ، خالص تر و بی ریا تر بودند ؛ بار ها دیده بودم آنان که از هر دوا و دکتری برای خود یا عزیزانشان ناامید بودند ، یا آنان که دردمند بودند و تمام در ها به رویشان بسته شده بود از پدرم یا روحانی هیئت تقاضا می کردند برایشان دعا کنند نمی دانم با چه قدرتی و به چه علتی دعا هایشان مستجاب می شد ، از بس دل ها پاک بود ، قدم ها بی ریا بود ندا های قلبی مردم به کائنات و به آسمان ها می رسید و آرزو هایشان به درجه استجابت نائل می شد .



واقعا چرا هیئت ها دیگر مثل قبل نیست ؟! خیلی خیلی کم جمعیت تر و جوان تر است اصلا قابل مقایسه با گذشته نیست !

یا اعتقادات دچار تزلزل شده ، یا مسائل و مشکلات گوناگون اقتصادی اجازه وقت گذاشتن برای مسجد رفتن و پای ممبر نشستن را نمی دهد .

قدیم تر ها دسته های عزاداری ماه محرم و سایر مناسبت ها که در مسجد برگزار می شد پر از ریش سفید های صاحب منصب و زنان مسن صاحب فکر و نظر بود ، اما حالا دیگر زمام امور مسجد و مسجد داری در دست جوانان است . در مورد مسجد محله امان بگویم که یکی از زیباترین و خوش نماترین مساجد شهرمان است.



مسجد محله یوسف آباد که به نام ملکوتی رسول الله نامیده شده است ؛ در سال ۱۳۵۷ با همیاری مردان بلند همت محله و در راس آنها پدر من و نیز مدد رسانی زنان با غیرت یوسف آباد بنا شده است . واز همان آغازین ماه های تاسیس تمام مراسمات مذهبی ماه محرم و ماه رمضان و حتی مناسبت های اجتماعی و جشن های فجر با مدیریت مسئولین پایگاه و برنامه ریزی ریش سفیدان و جوانان ارزشمند محله برگزار می شود . هر سال در ادامه مراسم تشنگذاری جلوی مسجد اجتماع عظیمی برگزار می شود و روحانی محله با بیان روضه و صلوات برای امام حسین و دعای خیر و سلامتی برای جمعیت حاضر مراسم را به اتمام می رساند و تشت ها را در جایگاه مخصوص خود در مسجد قرار می دهند و این نشانگر آغاز عزاداری دهه محرم در محله ما است . البته این روز ها جمعیت حاضر در مراسمات محرم مثل قدیم شلوغ و پر جمعیت نیست و گاهی دلم برای محرم های سال های قبل و آن همه انبوه جمعیت پر شور و شوق و مجالس بی ریای آن زمان ها تنگ می شود. البته این را بگویم ؛ هم باور ها و اعتقادات و هم مشکلات زندگی مردم همه مربوط به خودشان است و ما حق نداریم دیگران را قضاوت کنیم و در مورد چرایی و چگونگی رفتار هایشان نظر بدهیم ، همه آزادند در آنچه که

باور دارند .. به نظر من دین هر کسی باید او را برای بهتر زیستن رهنمود شود . هر باوری که ما را به آن مرحله از رشد فکر و تکامل روح برساند که دیگر به اعتقاد و تفکر دیگران با دید تمسخر ننگریم و بر رفتار هایشان خورده نگیریم آن دین و آن باور درست ترین است فرقی نمی کند کدام دین ..؟ دینی که در سایه آن آسیب نبینیم و آسیب نرسانیم دین واقعی است . باور های ما باید از ما انسان کامل بسازد ، اگر اعتقاد مان به مانند هربه ای در دستان باشد برای کوچک شمردن و آزار خلق خدا و پایمال کردن حق آنها ، باید بگویم نه دین را مطالعه کرده ایم ، نه مذهب را فهمیده ایم ، نه اصول و فرامین دینی مشخصی را درک کرده ایم . ما پیرامون راهی که برای نیل به اهداف انسانی برمی گزینیم ، باید تحقیق و پژوهش کنیم تا آگاهانه و با معرفت کامل گام برداریم اگر خودمان به آن درجه از شلخت نرسیدیم که درست و نادرست را از هم تمییز بدهیم ، ابراز عقیده کردن و یا ایراد گرفتن به افکار و اعمال و نظرات دیگران اشتباه محض است . از خداوند می خواهیم قدرت تعقل ، تفکر و انتخاب راه درست زیستن را به ما بیاموزد .



ماه محرم پر از خاطرات کودکی همه ماست . بچه ها ، باشوروشوق وصف ناپذیری لحظه شماری می کنند تا ایام محرم بیاید ، و همراه دوستان و همسالان دنبال هیئت هاراه بیفتند یابه همراه بزرگتر هایشان در خیابان ها دسته های عزاداری راتماش کنند .

هر کدام از ما یادمان است، چقدر در دهه های محرم داخل هیئت ها با دوستانمان خوش می گذشت. چقدر داخل مسجد بدو بدو می کردیم، بچه بودیم هدفمان از حضور در مسجد برایمان مشخص نبود. هم توی عزاداری ها شرکت می کردیم و هم بادوستانمان مشغول پیچ و بازی بودیم

از شبستان و مجلس زنانه تا داخل مسجد و مجلس مردانه، دنبال بازی می کردیم. از همان زمانی که پدران و مادرانمان داخل مسجد، مشغول عزاداری بودند، فرصت را غنیمت می شمردیم و ریز ریز قایم موشک بازی می کردیم.

یادم است، هرشب، همراه مادرم به مسجد می رفتم و خیلی باادب، کنارش می نشستم، ولی تاجشتم به همبازی های شب های قبل می افتاد میخواستم کنار آنها باشم مادرم تاملی دید از جایم بلند می شوم و این طرف و آن طرف می روم و ممکن است دیگران اذیت شوند، یواشکی چشم غره می رفت؛ که بنشینم سر جایم و شلوغ نکنم، این چشم غره، همان لحظه بود، و دوباره فراموش می شد و دوباره بازی و بدو بدو ادامه داشت.

هر شب که به خانه برمی گشتیم، پدرم می گفت: ((از فردا حق ندارید بیایید مسجد، چون شلوغ می کنید، و حواس مردم را پرت می کنید دیگر داخل مسجد شما را نبینم، به بچه مردم، نمی توانم حرفی بزنم، به بچه خودم که، می توانم بگویم نیایید)). و من مظلومانه می گفتم: ((من کنار مادرم نشسته بودم، فلانی صدایم می کرد، فلانی شلوغ می کرد)). پدرم با قیافه کاملاً جدی می گفت: ((من، شما را دیدم، که سر و صدا می کردید، با دیگران چه کار دارم دیگر، مسجد نبینمتان)). ولی فردا شب یادش میرفت، که چه چیزی به ما گفته بود؟ و چه سفارشی کرده بود؟ باز همگی می رفتیم. پله های طبقه دوم مسجد که شبستان و مجلس زنانه بود را تا پایین ده ها بار بالا پایین می رفتیم، باز هم باز هم بازی می کردیم و گاهی در کنار مادرمان می نشستیم، و روضه گوش می دادیم.

باز هم در بازگشت پدرم خط و نشان می کشید که ((مسجد جای شلوغ کردن نیست)). و باز نصیحت های پدرم و نشنیدن ماها! مسجد را خیلی دوست داشتیم، یادش بخیر.!

کم کم بزرگتر شدیم و عاقل تر؛ من دیگر برای عزاداری به مسجد می رفتم و خجالت می کشیدم، قاطی بچه ها سر و صدا و شلوغی راه بیندازم. دیگر عظم می کشید، مسجد جای بازی نیست، کنار مادرم می نشستم، و با ادب به صحبت های روحانی گوش می دادم.

گاهی در تعارف کردن چایی و قند به مهمانان، به خواهران که مسئول پذیرایی بودند کمک می کردم، یا در جمع کردن استکان های خالی یاری می رساندم.

خیلی پیش می آمد، که برای روضه های غم انگیزی که مداح مراسم یا روحانی محله در ذکر احوالات و مصائب امام حسین می گفتند گریه می کردم.

بچه که هستیم، درک درستی از این روضه‌ها نداریم، هرچه بزرگتر و بزرگتر می‌شویم بیشتر متوجه می‌شویم فلسفه عاشورا برای گریه کردن و تاسف خوردن نیست بلکه برای بهتراندیشیدن و کشف حقیقت مطلب است و درک اینکه با ظلم ظالم باید ستیز کنی نه اینکه بنشین و تماشاگر باشی باید بفهمیم امام حسین برای ایجاد سناریوی غم انگیز و گریاندن ما، خود و فرزندان و برادران و خویشان خود را فدا نکرده است .

طرز فکر بچه‌ها و بزرگترها در برداشتهایی که از ماجرای عاشورا دارند خیلی متفاوت است بچه که بودم فکر می‌کردم امام حسین و حضرت ابوالفضل هیچ قدرت دفاعی در برابر لشکر یزید نداشتند فکر می‌کردم لشکر دشمن با آن لباس‌های قرمز و رنگ رنگی و پر زرق و برق که البته در شبیه خوانی‌ها نمایش داده می‌شود، همه گونه تجهیزات جنگی و شمشیرهای تیز و بران داشتند. و خودشان هم تحت حفاظت سپرهای محکم و مقاوم بودند. و در مقابل لشکر امام حسین وسایل جنگی زیادی نداشتند و حتی فکر می‌کردم سپری برای حفاظت خود نداشتند و مدام هدف تیرهای از کمان رها شده دشمنانشان بودند شمشیر به تن مبارکشان می‌خورد و زخمی می‌شدند و خون از زخم‌هایشان جاری میشد مدام در روضه‌های مسجد یا خانه خودمان، به خاطر صحنه‌های غم‌انگیزی که از شهیدان کربلا در ذهن کودکانه ام ترسیم می‌کردم، اشک می‌ریختم. که البته گفتم آن هم تصوراتم به خاطر صحنه‌های غم‌انگیزی بود که در شبیه خوانی روز عاشورا ی مسجد محله‌مان دیده بودم.

خیلی موقع‌ها در ایام محرم آرزو می‌کردم که ای کاش در زمان واقعه عاشورا بودم از امام حسین دفاع می‌کردم آرزو می‌کردم کاش آن موقع یک مسلسل داشتم و همه لشکریان شمر را به گلوله می‌بستم و از بین می‌بردم و امام حسین پیروز می‌شد!!

بعدها که سنم بالاتر رفت، و بزرگتر شدم، و مطالعاتم بیشتر شد صحبت های پدر و مادرم را در این موارد عاقلانه‌تر گوش می‌کردم و درک و دریافتم در مورد جریان ماه محرم و مخصوصاً تاسوعا و عاشورا تقریباً کامل‌تر شد و دیگر متوجه شدم؛ شهادت امام حسین و یارانش، صرفاً برای گریاندن نیست. بلکه برای فهماندن است فهماندن اینکه در برابر ستمگران نباید سرمان را پایین بیندازیم، نباید از شهادت در راه دفاع از مظلومان هراسی داشته باشیم. رسول اکرم در مقام و منزلت امام حسین(ع)

می فرماید:*((آن الحسین باب من ابواب الجنة))

امام حسین و یارانش در برابر حرف زور یزیدیان سینه سپر کردند و زیر بار بیعت با زورگویانی که فقر و زجر و زحمت بی حاصل مردم برایشان اهمیتی نداشت، نرفتند.

آنها آگاهانه برای برافراشتن پرچم عدالت گستر اسلام ناب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از خون پاک خود، راهی گشودند به سوی انسانیت و شناخت و معرفت الهی برای زندگی بر پایه اصول اخلاقی و استمرار تعهد به عهد و قوانین حکومت بر پایه عدالت و نیز برای پایبندی به استحکام عهد و پیمان خانواده و خویشاوندی..

این مورد آخر که گفتم پایبندی به استحکام عهد و پیمان خانواده از آن روست که امام حسین با همراهی خانواده و همسر و فرزندان و برادر وفادارش حضرت عباس و خویشان و یارانش گام در سفری طولانی نهاد. آن هم با سختی های جاده ها و بیابان های آن زمان؛ که مخصوصاً برای کودکان و زنان بسیار تحمل ناپذیر و طاقت فرسا بود. سفری طولانی در بیابان هایی سوزان و بی آب و علف که حتماً خطرات زیادی نیز در بطن خود داشت. اما هم خانواده و هم خویشان و هم یارانش با عزمی راسخ پای در این سفر نهاده بودند. ذکر فداکاری ها و از جان گذشتگی های همراهان امام حسین هرگز از یاد تاریخ نخواهد رفت و بر زبان ها جاری خواهد بود. امام صادق می فرماید: «(حسین، خون قلبش را بخشید تا بندگان را از جهالت و گمراهی نجات دهد.)»

واضح است به ذهن خیلی ها خطور می کند که اگر امام حسین بیعت با یزید و یزیدیان را می پذیرفت هم خود و هم خانواده اش برادر و یارانش در امان بودند اما با مطالعه ودقت در فرایند به حکومت رسیدن امویان و مخصوصاً یزید بن معاویه نتیجه ای که حاصل می شود این است که کینه توزی و دشمنی آنها هرگز حتی با بیعت هم پایان نمی پذیرفت و همواره برای از میان برداشتن فرزندان پیامبر به هر بهانه ای جنگ افروزی می کردند. چرا که امام حسین به نقل از*،، «مقتل جامع الشهداء» از سران قریش بود و مطابق فرمایش امام حسین حکومت بعد از برادرش حق او بود، معاویه سوگند یاد کرده بود؛ که بعد از خودش زمام حکومت را به امام حسین خواهد داد و هرگز به فرزندش واگذار نخواهد کرد. درحالی که معاویه خلف وعده کرده بود و یزید جانشین پدر بود.

اکنون امام حسین (ع) زیر بار حرف زور نمی رفت. چرا که یزید از نظر اخلاقی فاسد و خوشگذران بود، و حکومتش ظالمانه و با بی عدالتی بود. عقیده امام حسین بر این قرار بود که بیعت با یزید تایید فسق و فجور و ظلم و فساد است و چون امام حسین به عنوان فرزند پیامبر اسلام برای مردم، محبوب و مقبول بود. بیعت او با یزید، نشانه صدور مجوزی محکم برای جانشینی ناحق یزید و ادامه حکومت غیرعادلانه و پامال شدن حق و حقوق مردم ستم دیده در سایه ظلم و ستم کارگزاری بود که حاکم مستبد و خوشگذران بر سر کار می گمارد.

اصرار یزید برای بیعت گرفتن از امام حسین به طور قطع برای مشروعیت بخشیدن به جانشینی خود بود. باین هدف که؛ اگر فرزند پیامبر بیعت می کند، پس، دیگر همه چیز درست است، و دیگران حق اعتراض ندارند. امام حسین این حقیقت را دریافته بود. برای همین برای دفاع از حق مردم و نیز لزوم برقراری حکومت بر پایه عدل و انصاف و رساندن صدای عدالت و آزادی به گوش جهانیان، بیعت را نپذیرفت. در*،، بحارالانوار جلد ۴۵، آمده است که؛ وقتی لشکر کفر از بیعت امام حسین ناامید شدند، در روز تاسوعا، نهم محرم در حالی که افراد زیادی به آنها پیوسته بودند و تعدادشان بسیار زیاد شده بود، مسرور و شادمان امام حسین و یارانش را محاصره کردند.

امام حسین شب هنگام یارانش را در کنار خیمه اش جمع کرد. برایشان خطبه ای خواند و بیعت را از آنان برداشت. یعنی یارانش را که تا آن لحظه متعهد شده بودند، تا جان در بدن دارند، در کنار امام خود خواهند ماند، برای تصمیم گیری و انتخاب آزاد گذاشت. تا اگر نظرشان عوض شده است، مختارند که یا به منزلشان بازگردند، یا به لشکریان دشمن بپیوندند. و در کل مقصود امام این بود؛ که همسفرانش جان خود را نجات دهند.

اما یاران قافله عشق تا آن هنگام رخنه‌ای در عشق و اعتقادشان به امام ایجاد نشده بود، و هرگز هیچ حزن و اندوهی بر چهره هایشان و نیز هیچ هراسی از شهادت بردلهاشان نداشتند، که آنها را از ماندن در رکاب امام خود مردد کند. نه تنها عهد خود با امامشان را نشکستند، بلکه بیعتشان را با آن حضرت تجدید کردند، و در کنارش ماندند.

در راس این مظلوم ترین کاروان تاریخ اسلام حضرت ابوالفضل العباس، اسطوره وفاداری و شرف، شهادت پرافتخار را، بر زندگی با ذلت ترجیح می‌داد. و با وجودی که همان روز تاسوعا برایش امان نامه‌ای آوردند، پای پیمان برادری خویش با امام حسین ایستاد.

یادم است پدرم شب های تاسوعا در مورد ماجرای «امان نامه»، اشعار غم انگیز زیادی از کتاب های شعرا برایمان می خواند و یکسره مداحی سلیم موذن زاده و یاتمدنی را در مورد جریانات شب تاسوعا گوش می کردیم.

با وجود اطلاعات دقیق و درستی که بزرگترها در مورد تاسوعا و وقایع آن می دهند، مطالعات مستند تاریخی نیز خالی از لطف نیست.

در «*تاریخ طبری نوشته بلعمی»، آمده است؛ زمانی که یزید به شمر بن ذی الجوشن وعده حاکمیت ری را در صورت پیروزی بر امام حسین داد، او بلافاصله پذیرفت و تنها، یک خواسته داشت و آن اینکه به پسران عمه اش ام البنین امان دهند، تا کشته نشود.

یکی از دلایل این کار شمر، ارتباط فامیلی او با حضرت عباس و برادرانش بود و دلیل دیگر، دور کردن او از امام حسین علیه السلام پیروزی بزرگی برای لشکر امویان محسوب می شد، چرا که عباس، به رشادت و شجاعت علی گونه، شهرت داشت و نیز حضرت عباس (س) از هوش نظامی بسیار بالایی برخوردار بود.

مطابق تقویم شیعه شیخ عبدالحسین نیشابوری روایت شده است؛ که شمر در آن روز به خیمه های امام و یارانش نزدیک شد و فریاد برآورد: «(که پسران خواهرم! یا به روایتی پسران عمه ام کجایند؟!)) و جوابی نشنید.

حضرت ابوالفضل به دستور امام حسین، علت آمدن شمر را جویا شدند و شمر متن امان نامه را بر ایشان خواند؛ که «(حضرت عباس و برادرانش در امان هستند و خطری تهدیدشان نمی کند)». حضرت ابوالفضل (س) با صدای بلند فرمود: «(لعنت خدا بر تو و بر امیر تو، و امان نامه تو، ما را امان می دهی، در حالی که فرزند رسول خدا در امان نباشد)» و اینگونه بود که حضرت ابوالفضل شهادت با سربلندی را، بر ذلت زندگی با مردمان آن روزگار، ترجیح داد و با رشادت و دلاورانه در دفاع از اهداف عالی انسانی و برای محافظت از امام حسین و یاران مظلوم آن حضرت به شهادت رسید و مدال افتخاری بر سینه ی تاریخ اسلام در صحرای خونین کربلا در روز عاشورا شد. و برای همیشه مصداق عبارات وفای به عهد و انسانیت و معرفت و برادری را معنا کرد.

مطالعه در تاریخ، و ماجرای چگونگی نبرد امام حسین با مخالفان و معاندان آن زمان، نشانگر آن است که شهادت آن حضرت پیروزی بر ظلم و خدعه و خودکامگی و نیرنگ بازی یزیدیان بود که دستشان بر امام رو شده بود. و امام آگاه بود که آنان سعی دارند، به هر قیمتی وبا ارتکاب هر جنایتی و هر مکروبیادی، براریکه ی قدرت بمانند.

مبارزه و شهادت ایشان، راه روشنی بر ای تمام آزادگان و عدالت جویان گشود.

بدون تردید امام حسین(ع) دریافته بود؛ که شهادت، تنها راه رساندن پیام ظلم ستیزی و تنها راه محکوم کردن نسل کشی یزیدیان در آن روز بزرگ است.

اکنون اگر در روضه ها و یا ایام سوگواری محرم برای امام حسین اشک می ریزیم . این اشک از روی احساسات و عادت هر ساله نیست، بلکه اشکی است ؛آگاهانه که به پشتوانه دریافت حقیقت مظلومیت امام سوم شیعیان و یارانش در ماجرای روز عاشورا است که از چشمانمان سرازیر شده و بر چهره مان می نشیند.

منابع و مآخذ:

حدیث از رسول اکرم، منبع: کتاب احقاق الحق

حدیث از امام صادق، منبع: فرازی از زیارت اربعین

مقتل جامع الشهداء، تالیف گروهی از تاریخ پژوهان

بحار الانوار، اثر: محمد باقر مجلسی

تاریخ طبری، اثر: محمد بن جریر طبری